پیشخوان

شیخ عباس پورمحمدی نمادی از «مؤمن انقلابی»

مجاهدت در عین گمنامی

■ شاهد توحیدی

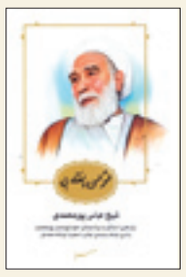

اثر تاریخی روایی مورد معرفی، حالات و مقامات زنده یاد حجت ا لا سلا م والمسلمین شیخ عباس پورمحمدی رفسنجانی را باز می‌گوید. شخصیتی مجاهد و در عین‌حال زاهد که در زمانه حیات به گونه‌ای درخور شناخته نشد و این یادمان نیز پس از روی نمودن او به ابدیت نشر یافت. «مؤمن انقلابی» با توجه به کلیت حیات شیخ و به طور ویژه ارتباط وی با آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای از سوی مؤسسه پژوهشی «صهبا» نشر یافته است. ناشر در دیباچه خویش بر این کتاب، در باب موضوع آن چنین آورده است:

«حرکت معجزه‌گونه حضرت امام خمینی(ره) تعاریف را تغییر داد، تعاریفی مانند مؤمن، مجاهد، زاهد، انقلابی و... را انقلابی بودن در عصر حاضر، بار چندین صفت را به دوش می‌کشد. انقلابی اهل ایثار و جهاد، بصیر، ولایت‌مدار و دشمن‌ستیز و اهل دغدغه و تکلیف است و آن را درست می‌شناسد و خوب و دقیق انجام می‌دهد. مؤمن انقلابی، مقام بالای مؤمنان راستین عصر انقلاب اسلامی است که یاران و پیروان حضرت امام و حضرت آقا به آن می‌رسند، چه مشهور باشند و چه گمنام. مؤمن انقلابی فردی است که حیاتش را از انقلاب می‌داند و تمام عمر، توان و سرمایه‌اش را در راه دفاع از انقلاب و حرکت به سوی آرمان‌های آن صرف می‌کند. مؤمن انقلابی همراه ولی مسلمین و صاحب صفات همراهان رسول‌الله(ص) است: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ

استقبال زنده یاد شیخ‌عباس پورمحمدی از رهبر معظم انقلاب، در سفر ایشان به کرمان

أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا/ محمد فرستاده خداست و کسانی که همراه او هستند، در برابر کفار سرسخت و در میان خودشان مهربانند. آنها را همواره در حال رکوع و سجود می‌بینی که پیوسته فضل خداوندی و خشنودی او را می‌طلبند، نشانه آنها در اثر سجده بر رخسارشان پیداست. این صفت آنها در تورات است و صفت آنها در انجیل همانند زرعی است که خداوند جوانه‌های آن را از اطرافش برآورده و تقویت کرده است، تا ستبر شود و بر ساقه‌های خود بایستد، به‌طوری که کشاورزها را به اعجاب وامی‌دارد، خدا چنین کرده است تا به وسیله آنها کفار را به خشم و غیظ آورد. خداوند به کسانی از آنان که ایمان آورده و عمل‌های شایسته انجام داده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگی را وعده داده است... مجموعه صهبا در سیر تحقیقات خود در بین بیانات و سیره رهبر انقلاب، حول محور حضرت آقا که به تعبیر امام راحل مانند خورشیدی برای انقلاب هستند. قمرهایی را می‌یابد که مدال مؤمن انقلابی بر سینه‌شان می‌درخشد. این قمرها که بعضاً در عین زیبایی و درخشندگی گمنامند، شخصیت‌هایی هستند که شناخت برهه‌هایی از زندگی مجاهدانه آنها، از طرفی برای مردم انقلابی مفید و آموزنده است و از طرف دیگر شرح دوستی و رفاقت‌شان با مقام معظم رهبری، دقایق و ظرایفی از زندگانی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را به ملت بزرگ ایران نشان می‌دهد. ملتی که تشنه شناختن هر چه بیشتر مولای خود و شیفته معرفت یافتن نسبت به حضرت آقاست که ایشان به‌حق انقلابی‌ترین مؤمن و مؤمن‌ترین انقلابی هستند.

کتابی که سخن حاضر به بهانه آن طرح گردیده، به معرفی مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ‌عباس پورمحمدی می‌پردازد. عالمی روحانی، مجاهد، مبارز، شجاع، بصیر و مردمدار، که عمری در راه اسلام و انقلاب اسلامی خدمت کرد. وی اصالتاً اهل رفسنجان بود و بیشتر عمرش را در همین شهر زندگی کرد. کتاب مؤمن انقلابی، شیخ عباس پورمحمدی، ضمن پرداختن به گوشه‌هایی از زندگی حاج شیخ عباس، نگاهی به دوستی و ارتباط ایشان با رهبر انقلاب دارد که سابقه‌ای نزدیک به نیم قرن است. امید آنکه تاریخ پژوهان انقلاب را مقبول افتد...».

دهه ۷۰ آیت‌الله محی‌الدین حائری شیرازی، در جنگل‌های طرح فلاحت در فراغت

«زنده یاد آیت‌الله محی‌الدین حائری شیرازی و مواجهه با فتنه‌های دوران خویش» در گفت‌و شنود با فاطمه حائری شیرازی- بخش پایانی

انفعال در تولید محتوای مجازی پدر را نگران کرده بود

■ سمانه صادقی

آغازین بخش از این گفت‌و شنود را در روز گذشته از نظر گذراندید. اینک واپسین بخش از آن در پی‌می‌آید.

ارتباط آیت‌الله حائری شیرازی با رهبر معظم انقلاب را چگونه دیدید و احیاناً از آن چه خاطراتی دارید؟

رابطه پدرم با رهبری، رابطه ساده دو روحانی که هم درس و بحث بودند، نبود. ایشان عاشقانه رهبری را دوست داشتند و یقین دارم که این حس، به رهبری هم منتقل شده بود. چون ارادت حاج آقا به ایشان قلباً و همراه با محبت خالصانه بود. پدر برایم تعریف می‌کردند: «سال ۱۳۸۷ که رهبری سفری به استان فارس و شهر شیراز داشتند، صبح روز ورودشان به این شهر، بعد از نماز صبح با خود فکر کردم، من امروز چه حرفی دارم که ارزش گفتن در حضور رهبری را داشته باشد؟ (این قدر رهبری را بالا می‌دیدند و تحسین و حمایت می‌کردند) یک دفعه به دلم افتاد که دیوان حافظ را باز کنم، ببینم چه شعری می‌آید. نهایتاً دیوان حافظ را گشودم و این شعر آمد:

هزار جهد بکردم که یار من باشی
مرادبخش دل بی‌قرار من باشی
چراغ دیده شب زنده‌دار من گردی
انیس خاطر امیدوار من باشی
چو خسروان ملاحت به بندگان نازند
تو در میانه خداوندگار من باشی
از آن عقیق که خونین دلم ز عشوه او
اگر کنم گله‌ای غمگسار من باشی
در آن چمن که بتان دست عاشقان گیرند
گرت ز دست برآید نگار من باشی
شبی به کلبه احزان عاشقان آیی
دمی انیس دل سوگوار من باشی
شود غزاله خورشید صید لاغر من
گر آهویی چو تو یک دم شکار من باشی
سه بوسه کز دو لبت کرده‌ای وظیفه من
اگر ادا نکنی قرض‌دار من باشی
من این مراد ببینم به خود که نیم شبی
به جای اشک روان در کنار من باشی
من ار چه حافظ شهرم جوی نمی‌ارزم
مگر تو از کرم خویش یار من باشی».

شعر اشاره به این دارد که بزرگی وارد شهر می‌شود و نماینده‌ای می‌خواهد از او استقبالی کند. شعر حافظ، در اطراف دیالوگ آن بزرگ و نماینده‌اش می‌گذرد. حاج آقا می‌گفتند: «منظور از نماینده آن بزرگ در شعر حافظ من هستم، لذا مراد بخش دل بی‌قرار من هم رهبری است». ادامه دادند: «وقتی رهبری وارد استادیوم چندهزار نفری شیراز شدند، با خود گفتم حال من در این شلوغی چه بگویم که یکدفعه شعر را از جیبم بیرون آوردم و شروع به خواندن کردم. بعد از مراسم استقبال و برای صرف ناهار، به محل اقامت رهبری رفتیم. پس از صرف ناهار وقتی خواستم خداحافظی کنم، یکی از میان جمع گفت حضرت آقا برای اینکه قرض‌دار آیت‌الله حائری نباشید، قرض‌تان را ادا کنید! رهبری صدایم کردند و سه بوسه بر صورتم زدند و از آن به بعد نشانه بین ما این بود که ایشان سه مرتبه صورت مرا ببوسند...». زمان استعفای حاج‌آقا هم، رهبری مدت شش‌ماه استعفای ایشان را نپذیرفتند. بعد با پدر جلسه خصوصی گذاشتند که ایشان را مجاب به ماندن کنند. اما پدر به خاطر شرایط جسمی‌شان نمی‌پذیرند. در آن جلسه رهبری به پدر گفته بودند: «من به امثال شما احتیاج داشتم و اگر این قدرت و توان در من بود، شما را ۳۲ قسمت می‌کردم در تمام استان‌های کشور، نه فقط استان فارس!» این حرف رهبری نشان از اعتمادشان داشت. البته پدر بعد از استعفا از امام جمعه بودن، با آنکه سختی بسیاری می‌کشیدند و بیمار بودند، اما از سوی خداوند به ایشان، توفیقات و برکات عمیقی داده شد و توانستند یکسری از کارهای فکری و آموزشی که سال‌ها برای آن وقت گذاشته بودند را با یک سیستم سازمان یافته‌تر جلو ببرند.

اختلاف نظر در میان اعضای خانواده علما و مسئولان، امری مسبوق به سابقه است. به نظر می‌رسد که در خانواده آیت‌الله حائری شیرازی هم شاهد این امر هستیم. به طور مشخص‌تر دیدگاه شما درباره برخی از مواضع برادرتان در فضای مجازی چیست؟

این موضوع برای من هم، تبدیل به مسئله‌ای شده است. هر از گاه در فضای مجازی، کسانی که صحبت‌های برادرم را پیگیری می‌کنند، پیام می‌دهند که خانم حائری: می‌بینید اخویتان چه می‌گویند؟ به آن دوستان می‌گویم: «من که مطالعه نمی‌کنم، به شما هم پیشنهاد می‌کنم که این مطالب را نخوانید!». البته روش تربیتی حاج آقا این طور بود که تمام تلاش‌شان را می‌کردند که بچه‌ها به لحاظ فکری آزاد رشد کنند. این را هنر تربیتی خودشان می‌دانستند و می‌گفتند: «بچه‌های من مقلد نیستند، خودشان تصمیم می‌گیرند». مثلاً در انتخابات سال ۱۳۷۶، من و دو تا از برادرها به آقای ناطق نوری رأی دادیم، یکی از برادرها به آقای ری شهری و یکی از برادرها هم به آقای خاتمی رأی داد! یکی از برادرها هم گفت: من انقلاب و اساساً سیستم این شکلی را قبول ندارم و رأی هم نداد! می‌خواهم بگویم هر کدام ما، رأی و نظرمان مشخص بود و بدون هیچ ابایی، در موردش با حاج آقا بحث و گفت‌وگو می‌کردیم. حالا آن اخوی‌ام که کلاً سیستم را قبول نداشت، وقتی با پدر بحث می‌کرد، ایشان تلاش داشتند که اقناعش کنند. ولی گاهی اوقات می‌بینید که طرف نمی‌خواهد اقناع شود. در این‌صورت چاره‌ای جز مماشات و تحمل نیست. گفت‌وگو اتفاق می‌افتاد، ولی هیچ وقت تحمیل رأی نبود. نکته‌ای هم که من به خیلی‌ها گفتم، این است که می‌توانم قلباً شهادت دهم که برادرم امکان دارد در خیلی از موضع‌گیری‌های خود که واقعاً نه به صلاح کشور است و نه مسیر نظام اسلامی صادقانه می‌خواهد مسیر اصلاح جلو برود. ولی نوع نگاه و تشخیصش تفاوت دارد. او احساس می‌کند اگر این اتفاق بیفتاد، به صلاح جامعه خواهد بود. چون واقعاً قصدش خیر است، من همیشه برایش دعا می‌کنم که به نیت خیرش، خدا مسیری را برایش باز کند که بتواند تشخیص درست دهد. ما بارها در جمع‌های خانوادگی‌مان، با هم بحث می‌کنیم و به ایشان می‌گویم: پدر خیلی معیار و شاخص‌شان، این سخن از امام خمینی بود. امام می‌گفتند: «ببینید وقتی حرفی می‌زنید و موضعی می‌گیرید، چه کسی بهره‌اش را می‌برد و چه کسی پای صحبت تو دست می‌زند...». وقتی ببینیم رسانه بیگانه از کلام ما خوراک تهیه می‌کنند، آنجا باید به خود یا مسیرمان شک کنیم، چون موضع ما خواه ناخواه در تضاد با منافع صهیونیسم است. باید متوجه باشیم که در این موضع گیری، چه کسانی حمایت می‌کنند و چه کسانی ناراضی می‌شوند. این حمایت‌ها، دست کم به صورت حداقلی، راه را به ما نشان می‌دهد. در ایامی هم که پدر در قید حیات بودند، واقعاً همه اخوی‌ها تلاش می‌کردند که در چارچوب نظرات ایشان، حرمت شکنی اتفاق نیفتد. لذا شاید اگر پدر در قید حیات بودند، مقداری این حالت انتقادی نظرات اخوی ما، کنترل شده بود. به خاطر دارم تقریباً دو ماه قبل از رحلت پدر، در منزل من و سر موضوعی بحث می‌کردیم و چون محتوای بحث برایم مهم بود، آن را ضبط کردم. لابه‌لای بحث، این برادر ما که همیشه در بحث، فضا و نگاهش انتقادی بود و پدر هم همواره به او تذکر می‌دادند که مراقب باش انتقادی که می‌کنی، آیا به آن مسیر اصلاحی که مدنظرت است ختم می‌شود، یا بیشتر ضربه می‌زند، هم حضور داشت. حال در شرایطی که پدر کسالت داشت و روی تخت خوابیده و ما دورشان جمع بودیم، همین اخوی ما به پدر گفت: «دو هفته پیش وقتی وارد حرم امام رضا(ع) شدم و خواستم سلام بدهم، هرچقدر روی سینه‌ام دست می‌گذاشتم که شروع به سلام کنم، احساس می‌کردم آقا روی از من برگردانده و این اتصال رخ نمی‌دهد! منقلب شدم که چرا نمی‌توانم به امام رضا سلام بدهم، همان لحظه در دلم گذشت که دیگر از رهبری انتقاد علنی نکنم، بلافاصله حس کردم که می‌توانم سلام بدهم و آن ارتباطی که دلم می‌خواست و سابقاً موقع ورود به حرم داشتم، اتفاق افتاد...». پدرم با آنکه روی تخت خوابیده بودند و سرطان به استخوانشان زده بود، با سختی از جا بلند شدند و سر این اخوی ما را بوسیدند و گفتند: «خدا خیرت بدهد!». لذا گاهی در بحث‌ها به اخوی‌ام می‌گویم: یادت بیاد که به پدرمان چه حرفی زدی! اما او می‌گوید: اتفاقاتی که افتاده با آن ایام خیلی متفاوت است و ضرورت دارد که قدری صریح و شفاف صحبت کنم. به اخوی‌ام می‌گویم: اگر نگاهت منصفانه است، چهار تا اتفاق مؤثری که در روند انقلاب و نظام جمهوری اسلامی افتاده را هم بگو، شما فقط می‌گویی از این زاویه باید نگاه کرد، در صورتی که این زاویه ممکن است ریشه در ۱۰ مسئله دیگر داشته باشد که اقتضایش شرایط سخت فعلی باشد، قطعاً همانطور که تو فشار روی مردم را می‌بینی، رهبری هم می‌بینند، اینطور نیست که رهبری با این فشار اقتصادی که به مردم می‌آید، بیگانه باشند، قطعاً هزار مرتبه بیشتر از تو دغدغه شرایط معیشتی مردم را دارند، ولی او حرفش این است: اگر من رهبری را عادل نمی‌دیدم که انتقاد نمی‌کردم. من هم می‌گویم، چرا بالای یکی از نوشته‌هایت نمی‌نویسی، به واسطه اینکه ایشان را عادل می‌دانم، فلان کار را انجام می‌دهم! به هر حال به دلیل دغدغه‌ای که دارم، معمولاً این مباحث میان ما وجود دارد.

در جنگ ترکیبی اخیر، جای آیت‌الله حائری شیرازی برای روشنگری و بصیرت افزایی خالی می‌نماید. به نظر شما اگر ایشان در این مقطع حیات داشتند، به چه شیوه‌ای این کار را انجام می‌دادند؟

قبل از رسیدن به پاسخ شما، به نکته‌ای اشاره کنم. پدر هیچ وقت ما را دعوا یا تنبیه فیزیکی نمی‌کردند. ولی یک نگاه با اخم به ما می‌کردند که از صد تا برخورد فیزیکی بدتر بود! لذا اگر حاج آقا هم اینک در قید حیات بودند، حتماً به مسئولان فرهنگی‌مان یک نگاه خیلی تلخ می‌کردند! چون ریشه بسیاری از این اتفاقات را، ایشان سال‌ها قبل پیش‌بینی و در جلسات مختلف مطرح کرده بودند. یکی از آنها، خلأ تبیین روند امر به معروف و نهی از منکر در کشور بود. ایشان در یک سخنرانی در سال ۱۳۸۵ گفته بودند: «ما در دین اسلام امر به واجب نداریم، امر به معروف داریم!»، یعنی باید فرآیندی بر امر واجب اتفاق بیفتد که برای جامعه تبدیل به معروف شود. وظیفه بنگاه‌ها و دستگاه‌های فرهنگی ما این است که این فرآیند را تبیین کنند، با هر ابزاری که در اختیار دارند. در رسانه‌های تصویری یا مجازی. فکر می‌کنم که تنبلی برخی از مسئولان ما، باعث شده که نتوانند جامعه را اقناع کنند. لذا چون دغدغه اقناع ندارند، به سمت حرکات سلبی و برخوردهایی که نتیجه‌اش وضعیت فعلی شده، رفته‌اند. وقتی رهبری می‌گویند: «فرهنگ مانند هوایی است که در آن تنفس می‌کنید»، یعنی مسئولان فرهنگی ما باید آنقدر نامحسوس بتوانند روی سبک زندگی و فکر و تحلیل من، به لحاظ مبنایی اثر گذار باشند که اصلاً متوجه آن نشوم که در آن بستر و فضا، رشد و تحلیل می‌کنم! اصل کار فرهنگی این است. اما الان ما خودمان را راضی می‌کنیم، به یکسری کارهای گزارشی! مثلاً می‌گویند: فلان دستگاه گزارش حجاب و عفافت را بدهد. آن دستگاه هم ۱۰ نمایشگاه برگزار و دو دوره مسابقه کتابخوانی برگزار می‌کند و این می‌شود کار فرهنگی! اساساً مسئولان فرهنگی ما کار فرهنگی را نشناخته‌اند که بدانند باید چطور آن را انجام بدهند. حاج آقا در سال ۹۵ مرحوم شدند، ولی از سال ۱۳۹۰ در هر سخنرانی که داشتند، به صورت ویژه در مورد فضای مجازی صحبت کردند. حتی من یک سخنرانی از سال ۷۷- ۷۸ ایشان دارم که خودشان فیلم آن را به من دادند. آنجا می‌گویند: «اینترنت خراب و مثل فاضلاب است، تو هنر داشته باش به جای اینکه راه اینترنت را ببندی، آب حیات در آن بریز! داروی شفا بخش بده، تا بقیه را به واسطه آن کمک کنی. نمی‌توانی بگویی چون من الان هنر یا کنترلی برای مواجه با این تکنولوژی ندارم، اساساً آن را ببندم تا مشکلم حل شود. تو هنر و فکری داشته باش، تا بتوانی سازنده و مثمرثمر باشی...». در بخش دیگری از سخنرانی‌شان می‌گویند: «من الان برای شما صحبت می‌کنم، خیلی خوب و مخلصانه هم حرف بزنم و خدا در کلام من اثر بگذارد، ۱۰، ۲۰ نفر مخاطب من هستند و اثر وضعی‌اش، در حد یک ماشین پراید است. نهایت این است که پنج نفر را با خود به سمت بهشت ببرم! اگر شماهایی که روحانی هستید و علم دین می‌دانید، در حوزه هنر خود را فعال و مؤثر کنید و بروید صنعت سینما را در دست بگیرید، صنعت سینما برای کار تبلیغی و فرهنگی، مثل یک قطار است، هزاران هزار نفر را باخود جابه‌جا می‌کند! اخیراً شنیدم یک چیزی آمده به نام کامپیوتر که با یک دکمه، اعتقادات میلیون، میلیون نفر با آن جابه‌جا می‌شود...» حاج آقا این حرف را در سال ۷۷ زده‌اند. تازه اول کار بود که این رسانه را هم نشناخته بودند. اما در سال ۹۰ در سخنرانی‌هایشان می‌گفتند: «بیاید فضای مجازی را بشناسید و ظرفیت‌هایش را یاد دهید که برای خودمان ابزار فرهنگی تولید کنید، به جای اینکه به عنوان یک عنصر منفعل، ببینیم که چی به سرمان آوار می‌شود، خودمان قدرت خلاقیت و نوآوری و پویایی را پیدا کنیم و محتواهای مطلوب را به سراسر دنیا منتقل کنیم...». مثلاً همین نامه‌ای که رهبری به جوانان سراسر جهان به زبان انگلیسی نوشتند، برای ایشان خیلی نقطه عطف بود که ایشان از این بستر این استفاده را می‌کنند که صدای اسلام را به همه دنیا برسانند. ولی واقعیتش معتقدم که ما نه این عرصه و فضا را شناختیم و نه توانستیم به معنای کامل، افسران جنگ نرم‌مان را تربیت کنیم که بتوانند خوراک در خور برای آن تهیه کنند. حال جلوی ضرر را از هر جایی بگیریم، منفعت است. ما باید به خودمان بیاییم و بتوانیم ابزار را بشناسیم و درست از آن استفاده کنیم. اگر حاج آقا در قید حیات بودند، حتماً نسبت به این قضیه سخن و توجه داشتند. دغدغه‌شان هم این بود که ابزار را نشناختیم که بتوانیم در موقعیتی که از آن در یک جنگ هیبریدی علیه ما استفاده می‌شود، ما هم از آن بهره‌برداری کنیم. وقتی نتوانیم این کار را انجام دهیم، جوان ما می‌گوید که من تحت تأثیر فلانی این کار را انجام دادم! اصلاً ایشان خیلی نقد داشتند، به اینکه چرا در جامعه یکسری افراد را به عنوان الگو معرفی می‌کنیم که ظرفیت آن الگو بودن را ندارند. حال الان سلبریتی‌ها الگو شده‌اند. ۱۵- ۲۰ سال در ذهن جوان‌مان فرو کردیم که علی کریمی و علی دایی به واسطه ورزشی که در دوره‌ای انجام داده‌اند، الگو تو جوان هستند. خب معلوم است که وقتی او می‌گوید: به خیابان بریزید و فلان کار را انجام بدهید، جوان هم همان کار را می‌کند. من در جریانات اخیر گفتم، در کنار این جوانی که محاکمه می‌شود، صدا و سیمای ما هم باید محاکمه شود! واقعاً با چه تدبیری یکسری افرادی که واقعاً ظرفیت اجتماعی الگو شدن را نداشتند، الگوهای جامعه کردند که بعد در سر بزنگاه، علیه خود سیستم و حاکمیت عمل کند. قطعاً مسئولان امر باید پاسخگو باشند.

و کلام آخر؟

مایلم که به حالات پدر، در واپسین روزهای حیات اشاره‌ای داشته باشم. ایشان فوق‌العاده مهربان و عاطفی بودند و این ویژگی، در روزهای پایانی عمر ایشان هم وجود داشت. گاهی می‌رفتم که برشی از موز را به دهان ایشان بگذارم، اما ایشان آن را تکه‌تکه می‌کردند و به همه اطرافیان می‌دادند و نهایتاً، یک تکه کوچک برای خودشان می‌ماند! همیشه به خودم می‌گفتم پدر من که معصوم نیست، اما در عین حال اینقدر مهربان و دوست‌داشتنی است، پس ائمه معصومین(ع) چگونه بوده‌اند؟! یک‌بار این را به خودشان گفتم و دستشان را بوسیدم! ایشان گفتند: «برو استغفار کن، این چه حرفی است که می‌زنی؟....» یکی از برادرانم، آدم خیلی رکی است! او در روزهای آخر، وقتی می‌دید که پدر خیلی زجر می‌کشند، گفت پدر جان! با این همه رنجی که می‌برید، چرا از خدا طلب مرگ نمی‌کنید؟! پدر گفتند: «این کفران نعمت است، من حال غواصی را دارم که به او گفته‌اند برو و فلان مروارید را صید کن و بیاور و من قبل از اینکه به آن مروارید برسم، بگویم خدا کم آورده‌ام و مرا بالا بکشید! من باید تا آخرین لحظه عمر، سعی کنم هر کاری که از دستم برمی‌آید، انجام بدهم!...» سراسرِ زندگی آن بزرگوار، درس و حکمت بود.

اگر پدر هم اینک در قید حیات بودند، حتماً به مسئولان فرهنگی‌مان یک نگاه خیلی تلخ می‌کردند! چون بسیاری از این اتفاقات را سال‌ها قبل پیش‌بینی کرده بودند. دغدغه‌شان هم این بود که ما فضای مجازی را نشناخته‌ایم که مثلاً بتوانیم در موقعیتی که از آن در یک جنگ هیبریدی علیه ما استفاده می‌شود، ما هم از آن بهره‌برداری کنیم. وقتی نتوانیم این کار را انجام دهیم، جوان ما می‌گوید که من تحت تأثیر فلان درگاه این کار را انجام دادم!

بارها در جمع‌های خانوادگی‌مان، با برادرم بحث می‌کنم و به ایشان می‌گویم: پدر خیلی معیار و شاخص‌شان، این سخن از امام خمینی بود. امام می‌گفتند: «ببینید وقتی حرفی می‌زنید و موضعی می‌گیرید، چه کسی بهره‌اش را می‌برد و چه کسی پای صحبت تو دست می‌زند...». وقتی ببینیم رسانه بیگانه از کلام ما خوراک تهیه می‌کنند، آنجا باید به خود یا مسیرمان شک کنیم

فاطمه حائری شیرازی